



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۸/۲۰

م. اسحاق نگارگر

ضرورت های تازه اقتصادی و سیاسی

این یادداشت که من در بیستم اگست ۲۰۱۴ نوشته بودم امروز هم به درد ایجاد یک بنای مبتنی بر عدل و انصاف و وحدت برای ما کمک می کند. من بعضاً از خویشتن می پرسم: "آنان که در یک آب و خاک بزرگ شده اند وقتی برای همدیگر بد و بیراه می گویند و همدیگر را خوار و حقیر می سازند چه گونه می توانند از انسان دوستی سخن بر زبان آرند؟" آری هموطنان شما دانه های گران بهای یک گردنبند الماس و بسیار گرانبها استید که اگر پراکنده شوید ارزش خود را از دست می دهید. بهای شما در باهم بودن تان است. نگارگر ۲۰ اگست ۲۰۱۸ برمنگهم

هر جامعه نیازمند نوعی تحول و دگرگونی است، انسان رُشد می کند و در جامعه تنگ دوران کودکی خود نمی گنجد. جامعه نیز چنین است. نفوس بیشتر می شود و افزایش نفوس ضرورت های تازه اقتصادی و سیاسی ایجاد می نماید. جامعه ای که اصل تغییر را نمی پذیرد در واقع می خواهد کودک دیروز را که اکنون به جوانی نیرومند بدل شده در همان جامعه های روزگار کودکی اش نگاه دارد و چون این کار عملاً ممکن نیست بنا بر این مردم میان خود در اختلاف می افتند و با این اختلاف برخورد خردمندانه و معقول نمی کنند و هر دو راه افراط می پویند.

گروهی در مدح گذشته ای که مطلوب خودشان بوده است قصیده سرایی می کنند و پرستش گذشته را به امری مطلق بدل می نمایند و در راه نگاهداری گذشته چنان تعصب و سختگیری نشان می دهند که اگر کسی از ضرورت تغییر و دگرگونی صحبت کرد کافرش می خوانند و به خیانت و مزدوری این و آن متهمش می کنند.

وقتی در جامعه راه تحول ضروری و مسالمت آمیز گرفته شد، تحول طلبان و آینده خواهان به یک آینده مبهم و خیالی که با دنیای واقعیات بسیار فاصله دارد توسل می جویند و به فرمانی تصویری که از آینده ایدئال در ذهن ساخته اند به پیکار دیگران می روند و انقلابی می شوند و به نیروی عواطف تند و خرابکار می خواهند گذشته را به طور مطلق و بدون بر و برگشت ویران نمایند.

این انقلابی ها در دنیای اوهم زندگی می کنند و در کار خویش هیچ گونه مدیریت و سنجیدگی ندارند و در واقع هیچ انقلابی به مردم نمی گوید که چند نفر را می کشد و در بدل آن گشتار به دیگرانی که مانده اند چه چیز می دهد.

انقلاب ها به مردم وعده های فریبنده می دهند و تصویری از بهشت عرضه می کنند در حالی که از کیسه خالی جامعه خود هیچ خبر ندارند.

خمر های سُرخ کمبودیا برابر نیم نفوس کشور خود را گُشتند و برای بازماندگان نیز غیر از درد و مصیبت چیزی ندادند. هر انقلاب اجتماعی با نوعی نفرت و تعصب همراه است و چون زور دارد مخالف خود را سرکوب می کند. ما نیز در جامعه خود هر دو انقلاب را از سر گذشتانیدیم و اینک زبان حال هر کدام ما همین است که:

از طلا بودن پشیمان گشته ایم

مرحمت فرموده مارا مس کنید

گفتیم انقلاب از نوعی مدیریت و سنجیدگی عاری است و هر انقلابی گرفتار نوعی تب انقلابی می شود که در هجوم آن تب هذیان می گوید و منجر به نوعی اژدها پرستی و اژدها پروری می شود و دیگران را از خود طرد می کند و من وعده داده ام که این قسمت اژدهای خودی را با نثر دلنشین خود استاد مجروح برای تان تقدیم می کنم. اُستاد هنگامی که از شهر ظلم آباد فرار می کند و نزد همدیاران مهاجر خود بر می گردد به ایشان می گوید:

"سرزمین آزادگان تشنه است!"

و بدانید که دیار رنجبار شما را تاخت و تاز فوج دهشت افگان به بیابان خشک و بیجان مبدل ساخته است، چشمه سارهای غلتان در دل سنگ کوهساران پنهان گردیده اند و از ترس جان سر از پناهگاه های خویش بیرون نمی آورند. رودخانه ها در بسترهای خود خشکیده اند - نه جویباری کشتزاری سوخته و بیمار را سیراب می گرداند و نه از سویی قطرات بارانی فرو می ریزد که توفان گرد و خاک را فرو نشاند. سرزمین آزادگان تشنه است و اما تشنگی آن افزونتر از آنست که رودخانه خروشان آنرا سیراب گرداند و یا سیل بارانی آنرا فرونشاند.

سرزمین آزادگان تشنه خون است!

و بدانید که آن اُم البلاد کهن بنیاد، قربانی بزرگ از شما می طلبد و اما آن خونی را که می خواهد ریخته شود، مایع گُلگون رگ و شریان شما نیست و آن هدیه گرانمایه ای که آرزو دارد به وی تقدیم کنید قربانی بی چون و چرای گوسپندان تن های شمانیست.

سرزمین آزادگان تشنه خون اژدهاست.

بروید! و آن آفت جان را از دل شهرستان خویش بیرون رانید و به سوی بیابان بکشانید و در آن پهنا، شب هنگام بر زمین بخوابانید و زانوانش را چون شُتر ببندید. سپس آتش بزرگی بیفروزید و همه شب دور آن برقصید، بسرایید و بخندید.

وقتی شب به سرآمد سکوت اختیار نمایید. بعد همه به سوی افق آفتاب برآمد بایستید و در خویشتن ببینید تا آنکه صبح صادق بدمد و دل های شما را روشن گرداند. سپس رو از جانب شرق برگردانید و در اژدها بنگرید.

در آن روشنی صبح صادق دل اژدها را چون آینه خواهید یافت و هر یکی از شما چهره راستین خویشتن را در آن منعکس خواهید دید.

آنگاه بدانید که فرصت قربانی بزرگ فرا رسیده است بیدرنگ برخیزید و در آن هنگام بامدادان خودی خون اژدها را پیاله، پیاله بروی خاک بریزید و قطره، قطره بر کوه و بیابان بپاشید.

بدین گونه، تشنگی آن زمین رنج دیده درد آزموده فرو خواهد نشست و دیری نخواهد گذشت که نوروز دل افروزی میهن توفان زده شما را زندگی دوباره خواهد بخشید و بهار مست و سرشاری از دیار خزان کشیده شما لاله زاری خواهد ساخت.

چشمه سارها در دل کوهسارها باز بیدار خواهند شد. آبشارها غلغله کنان فرو خواهند ریخت و جویبارها جستان و خیزان در آغوش رودخانهها خواهند غلتید. گل‌های بنفش سر از خاک نمناک بیرون خواهند آورد. غزالان آزاد خیال باز به دشت و دمن خواهند آمد و بر فرش زمردگون چمن خواهند خرامید. مرغان مهاجر بر خواهند گشت. آشیانه‌های ویران شده خود را دوباره خواهند ساخت، نغمه سرایی خواهند کرد و به منظور پذیرایی از الهه بهار جشن‌های شادی در مرغزارها برپا خواهند نمود."

در اینجا نثر دل‌انگیز استاد به پایان می‌رسد و من هم که با همسر ارجمندم لنگ لنگان اراده سفر دارم به امید دعای دوستان این یادداشت را پایان می‌دهم و چون یادداشت‌های آینده من تابع وضع و چگونگی من در جریان سفر خواهد بود اگر چیزی از من نخواندند و یا کم خواندند معذرت من خواسته است که وقت مسافر بیش از آنکه به خودش تعلق داشته باشد به دیگران تعلق دارد. دوستان ارجمند خدا حافظ تان تا یادداشت بعدی که مدتی را در بر خواهد گرفت. در فرصتی که به دست می‌آید باز با شما خواهم بود. یار زنده صحبت باقی. نگارگر - بیستم اگست ۲۰۱۴ برمنگهم

